

زوینه

(کهن ترین داستان از ایران باستان)

فریدون مجلسی

نشر پایان

۱۳۹۲

سرشناسه	:	مجلسی، فریدون، ۱۳۲۳ -
عنوان و نام پدیدآور	:	زربینه نمایش نامه / نویسنده فریدون مجلسی .
مشخصات نشر	:	تهران: پایان، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	:	۸۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۵۷۴۲-۲۷-۵
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	نمایش نامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	نمایش نامه تاریخی فارسی
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۱ ۴/۷۳۵ ج ۸۲۰۳ PIR
رده بندی دیویی	:	۲/۶۲۴۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۹۴۵۲۸۰

نشر پایان

www.payanpub.com E.mail: payan1379@yahoo.com

زربینه

(کهن ترین داستان از ایران باستان)

نویسنده: فریدون مجلسی

طرح جلد: آریابرز فرزان

ناشر: پایان، تلفن: ۰۹۱۲۲۵۰۶۲۰۷

چاپ اول: ۱۳۹۲

چاپ و صحافی: فرسیما، تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۴۱۴-۲۷-۵

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیش‌گفتار..... ۷

اسخاوس نمایش..... ۱۷

پرده اول

• صحنه یکم: در خندق باختر..... ۲۱

• صحنه دوم: زندان مِرمُوس..... ۲۶

• صحنه سوم: در چادر زرینه..... ۳۱

• صحنه چهارم: در چادر مِرمُوس..... ۴۰

• صحنه پنجم: در اردوگاه آستیار شاه بزرگ..... ۴۳

پرده دوم

• صحنه یکم: در حومه دروکسانک..... ۴۹

• صحنه دوم: در رکاب زرینه..... ۵۴

• صحنه سوم: در کاخ زرینه در دروکسانک..... ۵۷

• صحنه چهارم: در چادر استریانگا..... ۵۹

• صحنه پنجم: در کاخ دروکسانک..... ۶۷

• صحنه ششم: در کاخ دروکسانک..... ۷۲

پیش‌گفتار تاریخی

کوروش هخامنشی، با آن که وجودش محقق و مستند است، و در تورات نقش آزادی بخش قوم یهود را به صراحت به او نسبت داده‌اند، و مدارک و متون تاریخی از برپیدن امپراتوری ماد که پیش از او فرمانروای منطقه بود، و به زیر کشیدن آخرین پادشاهش یعنی آزدهاک حکایت دارد، می‌تواند تجسمی از همان ضحاک اسطوره‌ای باشد، که به دست فریدون گونه‌ی کوروش و با همکاری کاوه گونه‌ی اوبار [هارپاگ؟] وزیر و سردار آزدهاک به بند کشیده شد. و اوبار سرداری است که آزدهاک پسر او را کشته شده بود. روایات شکست و به اسارت گرفتن کرزوس پادشاه سارد و نیز فتح بابل و به زیر کشیدن بخت النصر، و سرانجام سنگ نبشته‌ها و مدارک و مستندات تاریخی مربوط به دوران سلطنت کوروش در دست است و آرامگاه سنگی متینش گواه پایانی بر وجود و مرگ انسانی چنان قدرتمند است.

با این حال دوران او را هاله‌ای از ابهام همچون اسطوره‌ی فریدون و کاوه در برابر ضحاک فرا گرفته است. علاوه بر آثار و سنگ

نېشته‌های برجا مانده و متون توراتی، دست کم چهار کتاب تاریخی یونانی در همان دوران‌ها در باره‌اش نگاشته‌اند. هرودوت در کتاب تواریخ، کتزیاس در پرسیکا، گزنوفون در کتاب لشکر کشی، و پلوتارک در کتاب ایرانیان و یونانیان مطالبی آورده‌اند که روایاتشان بعضاً تفاوت‌هایی دارند. هرودوت آغاز کار کورش را در هاله‌ی اسطوره‌ای مکرری پیچیده است. اسطوره‌ای که شاهان و آغازگران سلسه‌های تازه را وابسته و منسوب به امپراتوران و فرمانروایان پیشین می‌کند، چنان که گویی قدرتمداران متقدم برای خود مشروعیتی ایجاد کرده باشند، و اینک آن اتصال و انتساب خونی و موروثی به نوعی آن مشروعیت و تقدس را به پادشاه جدید و دودمانش منتقل یا مشروعیت‌شان را تشدید کند! منسوب کردن پادشاه جدید به بطن دختر پادشاه پیشین، که فرزندی بزاید که پیشگویان او را وارث تاج و تخت قرار دهند، و فرمانروا دستور دهد که به محض تولد آن کودک را بکشند، اما سردار، مستخدم، یا سربازی که مأمور این کار می‌شود، او را به چوپانی یا دایه‌ای بسپارد و بعدها آن راز آشکار شود، ... بسیار مکرر است. در میان شاهان کوروش فرزند ماندانا دختر آزدهاک ماد، و اردشیر فرزند اردواندخت اشکانی است و از پیامبران موسی و عیسی نیز با چنان پیشگویی‌ها و در میان هول و هراسی برای پنهان کردن نسب زاده شدند، در دوران‌های نزدیک‌تر، شاه اسمعیل نوه‌ی اوزون حسن آق قویونلو پادشاه پیشین است و نادر که پسر شمشیر بود، در یک روز دو دختر شاه طهماسب صفوی را به عقد ازدواج خود و پسرش مرتضی قلی میرزا در آورد، تا در اشرافیت و احتمالاً در مشروعیت صفوی

شریک شود. تا برسد به رضا شاه که پس از واژگونی قاجاریه با دو ازدواج قاجاری محکم کاری کرد!

در باره‌ی حضور کورش در دربار آزدهاک ماد روایت‌های هرودوت و کتزیاس متفاوت‌اند. هرودوت از داستان ماندانا و ازدواجش با کامبیز یا کمبوجیه‌ی اول پدر کورش نام می‌برد، و کتزیاس که در داخل دربار هخامنشی بوده است کورش را پارسی فقیری می‌نامد که به خدمت دربار ماد درآمد و به مقام ساقی ویژه‌ی شاه رسید، و پدرش را حکومت پارس بخشیدند، و پس از پیروزی بر آزدهاک دخترش آمیتیس را همراه با شوهرش سپیتمه اسیر کرد، و پس از آن که سپیتمه را به دلیل شهادت دروغ کشت، با آمیتیس ازدواج کرد. در واقع این کمبوجیه و بردیا بودند که نسبشان به آزدهاک می‌رسید!

باری، با مقایسه‌ی این متون و نشانه‌های موجود می‌توان دریافت که کورش فرزند کمبوجیه و نوه کورش اول از دودمان پادشاهان محلی پارس بوده است، و همین انتساب است که زمینه ساز جاه‌طلبی‌های بعدی او می‌شود. ضمناً، مطابق رسم زمانه، به عنوان گروگان و میهمان و ظاهراً برای تربیت درباری و نظامی در دربار آزدهاک در اکباتان زندگی می‌کرده است. متن کتزیاس نشان از آن دارد که آزدهاک نگران گریز و پیوستن کورش به پدرش بوده است، و نشانه‌ها نیز بر این حکایت دارد که سرانجام کورش با همکاری اوبار موفق به فرار از اکباتان به پاسارگاد می‌شود، و با قرار و مدار قبلی با پدرش و تسلیح نیروهای پارسی وارد جنگی فرسایشی با آزدهاک می‌شود و سرانجام نیز او را اسیر و میهمان خود می‌سازد.

مقایسه‌ی متون یونانی فوق نشان می‌دهد که مجموعه‌ی مشرق زمین رؤیایی و هزار و یک شبی، با وجود نژادها و زبان‌های گوناگون، نوعی فرهنگ مشترک داشته‌اند که از حکومتی در دل میانرودان الهام می‌گرفته‌اند، تشابهی که هنوز برجاست. در زمانی دورتر سومریان در همین منطقه میانرودان پایه‌گذار مدنیت شدند. برای نخستین بار بیش از نیاز خود کشت و تولید کردند و با آن مازاد به مبادله پرداختند و پس از آن بود که شهری و دولتی بنیان نهادند، سپس دولت‌های اکد، بابل، آشور، ماد و سرانجام پارس در سروری جایگزین یکدیگر شدند، بی‌آن‌که هویت‌های پیشین را بزدايند. و در پیرامونشان اقوام و هویت‌های دیگری نیز بودند که شامل یهودیان، ارمنی‌ها، یونانی‌های آسیای صغیر، فینیقی‌ها، عرب‌ها، کادوسی‌ان، پارت‌ها و سکاها بودند، و در دور دست‌ترین مناطق مرزهایشان به دریای مدیترانه و نیل در غرب، صحرای عربستان و خلیج فارس در جنوب، قفقاز و دریای خزر و آمودریا در شمال، و رود سند در شرق می‌رسید. یونانی‌ها این مجموعه را آسیا می‌نامیدند. آسیای صغیر بخش کوچک یونانی‌نشین در آناتولی کنونی و منطقه‌ی ایونیا و سواحل آسیایی دریای اژه بود، و فراتر از آن آسیا یا آسیای بزرگ بود. و فراتر از آن در پس کوه‌های عظیم و صحراهای مهیب نخست سرزمین پر راز و رمز هند بود و سپس چین افسانه‌ای و مردمانی که در میان چین و هند می‌زیستند، و دنیای میانرودان فقط اخباری گنگ از آنان داشت. در غرب در آن سوی داردانل و بسفر مجموعه تمدنی کوچکی بود که به جزایر و دولت-شهرهایی تقسیم شده بود که با این تمدن میانرودانی در

تماس دائم بود، و از اقوام بربر شمالی و پیرامونی خود شامل جرمن‌ها، اسلاوها، و رومیان در بیم و در هراس!

به این ترتیب تصویری از عرصه‌ی امپراتوری میانرودانی آشکار می‌شود که دست به دست می‌شود تا سرانجام به مادها، و سپس به خویشاوندان پارسی و کادوسی آنان می‌رسد، در طول زمان ترکان نیز به آن می‌پیوندند و جذب آن می‌شوند، و دین اسلام نیز وجه مشترک مهمی در تشابه فرهنگی بیشتری میان آنان می‌شود.

شاید این تذکر برای رسیدن به زمینه‌ی داستان ما و درک این نکته لازم بود که چگونه و چرا در آن شرایط دشوار یک پای کورش و پیشینیان و جانشینانش بر آسیای صغیر و سوریه و پای دیگرشان در خراسان و آمودریا و فرارود بود، که نیاکانشان برآمده از آن مکان‌ها بودند! داستان ما از قضا در همین مکان می‌گذرد.

هرودوت و کتزیاس هر یک از جنگ کورش در باکتريا (بلخ) و تا آن سوی آمودریا (سیحون)، با سکاها سخن می‌گویند. اما آشکار است که از دو جنگ متفاوت در میان دو فرمانروای واحد سخن می‌گویند! یکی در آغاز و در جوانی کورش است. در زمانی که به گفته‌ی کتزیاس میان آمورگس پادشاه فرمانبردار پارت با اسپارته ملکه‌ی زیبا و سرکش سکاها، جنگاور ازدواجی صورت می‌گیرد و موجب وحدت آن دو قوم و سرزمین در دوسوی آمودریا می‌شود. ملکه پس از مرگ شوهر پادشاه مقتدر آن جا می‌شود و مانند بخت‌النصر بابلی سر از فرمان امپراتور تازه می‌پیچد. کورش که برای اثبات جانشینی ازدهاک یا ازیدوهاک نیاز به انقیاد شاهان جزء داشت، نخست به بخت‌النصر هجوم می‌برد و او را بر می‌اندازد و سپس به سراغ ملکه سرکش سکا می‌رود. این‌که چرا کتزیاس از

جنگ دوم نامی نیاورده است، به همان دلیلی است که از اسطوره‌ی تولد پنهانی کورش نیز ذکری نکرده است. زیرا هرودوت بیانگر روایت یونانی تاریخ پارس است و انتساب کورش به ماد را که احتمالاً روایت رایج بوده تکرار کرده است، اما کتزیاس که هفده سال پیش از اردشیر دوم هخامنشی بوده و پیش از آن نیز پزشک برادرش کورش کوچک بوده است، تحت تأثیر منابع اطلاعاتی پارسی خودش بیشتر بازگو کننده‌ی روایت ایرانی وقایع است، و لذا نامی از جنگ دوم نمی‌آورد، زیرا در آن جنگ کورش پیروز نمی‌شود و زخمی می‌شود و او را به پارسه باز می‌گردانند، و منجر به مرگ و وصیت مشهورش در باب جانشینی کمبوجیه می‌شود. ضمناً کتزیاس جنگ باکتریا را پیش از جنگ سارد می‌آورد، در حالی که در روایت هرودوت در جنگ با سکاها کروزوس پادشاه شکست خورده‌ی سارد به عنوان مشاور در کنار کورش است. از طرفی کتزیاس اشاره‌ای دارد به این که کورش حتی از آن ملکه‌ی سرکش و زیبا خواستگاری می‌کند و پاسخ منفی می‌شنود، در حالی که هرودوت در روایت خودش از جنگی یاد می‌کند که در آن فرماندهی سپاه را پسر ملکه عهده دار بوده است. یقیناً کورش اگر هم می‌خواست ازدواجی کند نیازی نداشت با ملکه‌ای سالمند ازدواج کند که پسرش فرمانده سپاه‌یانی بود که با او می‌جنگید.

اما داستان ما که شباهت‌هایی هم با جنگ کورش با ملکه‌ی سکایی پارت دارد، به نیم قرنی پیش از پادشاهی کورش باز می‌گردد. به زمان پادشاهی آستیار پدر ازدهاک ماد. در آن زمان نیز سرزمین پارت از فرمان شاهنشاهی ماد سرپیچی کرده بود، زیرا مرموس پادشاه پارت با ملکه زرنه همسر بیوه‌ی کیدرا پادشاه

متوفای سکا ازدواج کرده و اکنون با اتحاد با سکاها از فرمان ماد سرپیچی کرده بود. جنگ ماد و سکا سه سال به درازا کشید و طرفین پس از تلفات بسیار سرانجام صلح می‌کنند، به این ترتیب که پارت به اطاعت ماد باز می‌گردد و سکاها استقلال خودشان را حفظ و به مرزهای قبلی قناعت می‌کنند. در آن زمان این بانوی جوان و زیبا یعنی زربینه فرمانروای قوم ایرانی و مستقل سکا بود که به سنت آن قوم در جنگ‌های بسیار در برابر بیگانگان شرکت کرده و آنان را شکست داده و به گفته‌ی کتزیاس شهرهای آباد ساخته و مردم خود را به رفاه رسانده بود. و داستان ما به همین ملکه زربینه مربوط می‌شود. اشاره کتزیاس به پارت‌ها، که در منطقه غربی خراسان و در جنوب آمودریا سکونت داشتند جالب است. در آن زمان پارت‌ها از اقوام و سرزمین‌های تابعه درجه‌ی دو بودند، و بعدها همین پارت‌ها (اشکانیان) هستند که انتقام هخامنشیان را از فینیقی‌ها و یونانیان می‌ستانند.

از کتاب کتزیاس جز چهار روایت چکیده یا فشرده‌ی کتاب اصلی و یک برگ پاپیروس باستانی و تعداد زیادی نقل قول در کتاب‌های دیگر اثری برجای نمانده است، و جالب این‌که آن یک برگ پاپیروس بازگوی پایان همین داستان عشقی است که قهرمانان آن زربینه ملکه سکاها و استریانگا فرمانده سوار نظام سپاه ماد هستند. مکان وقوع یا به اصطلاح امروزی‌ها لوکیشن آن در جایی در نزدیکی بلخ کنونی در شمال افغانستان است. زمان وقوع آن به حدود ۲۶۰۰ سال پیش و زمان نگارش آن در کتاب پرسیکوس کتزیاس به بیش از ۲۴۰۰ سال پیش باز می‌گردد که الهام بخش داستان ماست. زبان داستان به همین دلیل بوی کهنگی خواهد داد، از نوع زبانی که

گزنفون از زبان کورش کوچک می‌آورد. (پرسیکا ص ۸۶، ترجمه فریدون مجلسی، انتشارات تهران، ۱۳۹۰)

کورش گفت: «اگر عشق اختیاری است، پس چرا انسان نمی‌تواند به دلخواه از آن دست بشوید؟» کورش گفت، «مردان عاشقی را دیده‌ام که از بسیاری رنج می‌گریسته‌اند، و کاملاً برده‌ی کسانی بودند که دوستشان می‌داشتند، در حالی که پیش از دچار شدن به این تب، بردگی را بدترین بلا می‌پنداشتند. دیده‌ام چهره‌هایی را پیشکش کرده‌اند که به دشواری می‌توانستند از آن چشم‌پوشند، دیده‌ام که دعا می‌کردند، آری دعا می‌کردند که از شر شور اشتیاقشان آسوده شوند، چنان‌که گویی این شور نیز نوعی بیماری باشد، و باز از این‌که خود را از زیر بار آن برهاند ناتوان بودند. دست‌ها و پاهایشان در بندِ غل و زنجیری محکم‌تر از آهن بود. و در آن حال گوش به فرمانِ بتان خود داشتند، بی‌آن‌که برای این کار دلیل و منطقی داشته باشند، و با این حال، این بردگان بنوا، با وجود این همه رنجی که بر خود هموار می‌کنند، در صدد گریز بر نمی‌آیند، بر عکس، به نگرهبانی جبارانشان بر می‌خیزند، از ترس آن‌که مبادا اینان بگریزند.»

(گزنفون، کوربدیا ۵.۱۲)

در تواریخ باستانی مرسوم است که نویسنده ناگهان با آب و تاب به داستانی و حکایتی، مرتبط با آن تاریخ اما در حاشیه‌ی آن می‌پردازد. کتزیاس نیز در ماجرای جنگ آستیار ماد با آن ملکه جوان، به این داستان فرعی می‌پردازد که با اقتباس از آن سعی می‌شود داستان به صورت تلفیقی بین نمایش‌نامه کلاسیک و فیلم‌نامه جدیدتر تنظیم شود.

یونانی‌ها لحن کتزیاس را نسبت به ایرانیان جانبدارانه می‌دانند و به همین دلیل در مواردی در صحت مطالب آن تردید می‌کنند و به همان نسبت در باره‌ی هرودوت که در واقع لحنش نسبت به یونانیان جانبدارانه است تردید نمی‌کنند. جالب این‌که تاریخ‌نگاران ما که خود مأخذی جز همین متون یونانی نداشته‌اند، همان تردید یونانی را بازتاب می‌دهند!

باید گفت که نوشته‌های باستانی اصولاً تابع تصورات و شیوه‌های زمان خودشان بوده است و نویسندگان از روش‌های اکید مستندسازی و ارجاعات محقق در باره‌ی ادعاهایشان پیروی نمی‌کردند، و در همین متون باستانی اغراق و توهم جای دارد. اما این تواریخ بازتاب وضعیت‌های موجود فرهنگی و آداب و رسوم هستند که کلاً وجود داشته است، و گرنه دست نویسندگان در همان زمان رو می‌شد. مثلاً وقتی نویسنده از چگونگی سوار شدن کسی بر گردونه‌ی جنگی یا تشریفاتی (ارابه یا شاریوت) سخن می‌گوید، ممکن است آن واقعه دقیقاً به آن صورت نبوده باشد، اما در وجود گردونه‌ی جنگی و تشریفاتی در آن عصر نمی‌توان تردید کرد. اما وقوع جنگ موضوع داستان ما در تواریخ یونانی آن دوران آمده، از جمله در کتاب کتزیاس کینیدوسی که منبع آگاهی و الهام من بوده است.

می‌دانم که دوران نگارش این گونه نمایش‌نامه‌ها در غرب دیری است به سر آمده است! شاید یک دلیلش این باشد که در ادبیات کلاسیک خودشان داستان درخوری باقی نمانده باشد که نمایشنامه‌ای با الهام از آن تنظیم و تألیف نشده باشد! اما آن آثار هنوز اعتبار خود را دارند، زیرا هنوز اجراهای باشکوهی از آن‌ها به

صحنه می‌آید. و البته ادبیات مدرن در غرب و در ایران راه خود را می‌پیماید و آثاری درخورِ زمان پدید می‌آید. با این حال نبود یا کمبود آن گونه نمایش‌نامه‌های کلاسیک در ادبیات ایران مرا بر آن داشت که داستانی دو هزار و ششصد ساله را که به دوران ماد بازمی‌گردد به صورت نمایش‌نامه‌ای کلاسیک، بازسازی کنم. قبلاً نیز همین کار را در ادبیات داستانی مربوط به دوران ساسانی به صورت نگارش یا ترجمه انجام داده‌ام؛ که هم از آن استقبال و هم انتقاد شده است، و برخی زمان را برای آن مناسب نمی‌دانند و در موردی یکی از شاگردان مکتب آندروئی ژدانف (وزیر تبلیغات و مطبوعات استالین) ایراد گرفته بود که چرا باید درباره‌ی تاریخ پادشاهان نوشت، و نسخه داده بود که درباره‌ی مسائل خلق‌ها باید بنویسم. البته در ادبیات ژدانوفی دوران استالینی این شیوه متعارف بود که نه فقط نویسندگان را از نوشتن برخی نکات باز می‌داشتند بلکه او را به نوشتن نکات مورد نظر خودشان وامی‌داشتند. اما اکنون زمان آن گونه داوری نیز سپری شده است، زیرا منتقد نسخه دهنده شخصاً می‌تواند مطابق نسخه‌اش هرچه می‌خواهد بنویسد! یعنی افزودن بر ادبیات نوع کلاسیک، و تلاش برای پر کردن جای نسبتاً خالی در ادبیات ایرانی، مزاحم و مانع فعالیت‌های به اصطلاح روزآمد نیست، و حداقل این که می‌تواند ارزش کلکسیون و موزه‌ای داشته باشد!

ف.م

تهران، تابستان ۱۳۹۱